

بنیاد گرایی و سلفیه بازشناسی طیفی از جریان های دینی

بنیاد گرایی و سلفیه بازشناسی طیفی از جریان های دینی

بازگشت به دین و احیای آن چند دهه ای است که در جهان اسلام دیده و شنیده می شود. این جریان به سه قالب احیاگرانه، اصلاح گرانه و بنیادگرایانه قابل طبقه بندی است که جریان بنیادگرا به لحاظ ماهیت سیاسی و بعضاً نظامی آن، جهان را تحت الشعاع خود قرار داده است. در این مقاله مفهوم بنیادگرایی و مسئله جریان های دینی توضیح داده خواهد شد.

مقدمه

جهان پس از یک دوره طولانی از سرگذراندن تجربه سکولاریسم یا آرمان و کمال مطلوب قرار دادن آن، از نیمه دوم قرن بیستم شاهد گونه هایی مختلف از بازگشت به دین و احیای آن است. در جهان اسلام این رجعت در قالب احیاگرانه، اصلاح گرانه و بنیادگرایانه قابل طبقه بندی است. از این میان در چند دهه اخیر، جریان بنیادگرا گوی سبقت را از رقبا ربوده است و به لحاظ ماهیت سیاسی و بعضاً نظامی آن، جهان را در ابعاد سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی در گستره ای وسیع تحت الشعاع خود قرار داده است، به گونه ای که امروزه نه تنها در سطح سیاسی و رسانه ای که در طراز آکادمیک نیز از مهم ترین موضوعات و مسائل مورد بحث قلمداد می شود.

بنیادگرایی (Fundamentalism) به عنوان اصطلاحی غربی از سوی پژوهشگران به وام گرفته شد تا بر طیفی وسیع از جریان های احیاگر، سلفگرا و اسلام گرا اطلاق شود که در عین تنوع و تفاوت هایی، با نوعی عطف نظر به قرآن و بنیادهای عملی و عقیدتی صدر اسلام، و با تهذیب آن از زنگارها، با مقاصد سیاسی به تجدید حیات اسلام روی آورده اند. به کارگیری اصطلاحی واحد و در عین حال بر گرفته از فرهنگی دیگر، منشأ آشفتگی ها و آمیختگی هایی شده است؛ به گونه ای که بعضاً ویژگی هایی اختصاصی به سایر جریان ها تعمیم داده شده است.

آنچه به ویژه خطیر بودن مسئله خلط را مشخص می کند، یکسان انگاری جریان های تندرو و افراطی سلفی هم چون القاعده و طالبان با جریان اسلام انقلابی و سیاسی در ایران است. حال آنکه از طرفی مخالفت گروه های یاد شده سلفی با اصل تشیع تا حد تکفیر هم بالا گرفته است و از سوی دیگر جریان تفکر شیعی که پشتوانه انقلاب اسلامی ایران است، خود از منتقدان جدی جریان تندرو سلفی و عملکرد آن محسوب می گردد.

بر این اساس، بررسی مفهومی بنیادگرایی و مفاهیم مشابه مانند اسلام گرایی، اسلام سیاسی، اسلام انقلابی، اصلاح گرایی، احیاگری و بیداری اسلامی، و تمایز نهادن میان جریان های گوناگون سلفی سنی و غیر سنی از سوپی، و مشخص کردن وجوه فارق در مبانی ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ایران از این جریان ها، واجد اهمیت بالایی است. طبیعتاً این فرق گذاری به لحاظ علمی در پرتو مذاقه در مؤلفه های نظری و عملی این جریان ها و توجه به تفاوت طیفی آنها در بسیاری موارد است؛ به دیگر سخن، اختلافات، نوعاً در تأکید افراطی بر یک آموزه یا اصل در برابر اتخاذ موضع متعادل نسبت به آنهاست.

در مقایسه میان دو اصطلاح سلفیه و بنیادگرایی، آشکار است که اصطلاح نخست صدها سال

سابقه کاربرد دارد، در حالی که نخستین کاربردهای بنیادگرایی درباره یک جریان اسلامی از دهه 1960م نمود یافته است. این نخستین کاربردها نیز حاصل برداشت یک مفهوم کلی از دو جریان مشخص در جهان اسلام است که در طی دهه های 30 و 40 از سده 20م ظاهر شده بودند، یعنی جریان اخوان المسلمین در مصر و جماعت اسلامی در هند، بدون آن که این دو جریان چنین نامی را بر خود نهاده، یا حتی پسندیده باشند. برخی از نوشته های مربوط به دهه 50، مانند الاخوان المسلمون اسحاق موسی الحسینی (چ 1955م)، این جریان را به عنوان یک «حرکت اسلامی جدید» و البته «بزرگترین» آنها خوانده است.

از دهه 1970م بنیادگرایی وارد مرحله ای جدید از تاریخ خود شد؛ پیوند جریان های روشنفکری با مسئله بازگشت به خویشتن هم با عنایت به انحطاط (النکبه) ناشی از خود باختگی و هم با اهتمام به بازیابی هویت فرهنگی در کشور هایی مانند ایران و مصر مفهوم بنیادگرایی را وارد مرحله ای ساخت که مصادیقی وسیع تر داشت. در پایان همان دهه بود که انقلاب اسلامی ایران با محوریت دادن به اسلام گرایی و بازگشت به هویت فرهنگی خود، دیانت اسلام را با عرصه سیاست پیوندی جدی زد و نخستین حکومت دینی مبتنی بر اسلام گرایی را در سده 20م رقم زد.

توسعه معنایی بنیادگرایی در دهه 70 یک تالی مهم را نیز به همراه داشت؛ نه تنها انقلاب اسلامی ایران - مانند آنچه نزد گریفیث دیده می شود - به عنوان «باززایی بنیاد گرایی اسلامی» تلقی شد، [1] بلکه مفهوم بنیادگرایی که پیشتر تنها درباره جریان های سنی دیده می شد، از آن زمان، به طور مشترک برای هر دو مذهب شیعه و اهل سنت به کاربرد داشت. این نکته واضح بود که اسلام گرایی در تقابل مستقیم با سکولاریسم قرار دارد و شکل گیری جمهوری اسلامی در ایران، به همان اندازه که تشکیل یک حکومت دینی مبتنی بر اسلام شیعی بود، پرچمی بر افراشته در تقابل و نبرد با سکولاریسم سیاسی نیز بود. اما یکی دیگر از مصادیقی که ممکن بود این تقابل را بتوان با کنتراست و تقابل واضحتر در آنجا مشاهده کرد، کشور ترکیه بود؛ جمهوری ترکیه که از زمان مصطفی کمال پاشا نمادی برای تأسیس یک حکومت سکولار و لائیک در یک سرزمین اسلامی بود و بر جداسازی دین از تأکید ویژه داشت، همزمان به تبع گسترش اسلام گرایی در ایران، با موجی از اسلام گرایی سیاسی مواجه شده بود که این سکولاریسم را به چالش می گرفت. این نکته به لحاظ قرب زمانی به انقلاب ایران قابل توجه است که چگونه تقابل اسلام گرایی و سکولاریسم در ترکیه، در سال 1981م به یک مسئله در محافل آکادمیک تبدیل شده و از جمله موضوع مقاله ای از لنداو قرار گرفته است. [2] اگر دهه 70، دهه تحول در کاربرد اصلاح بنیادگرایی بود، دهه 80 از سده 20م، دوره ای است که اصطلاح سلفیه از نو مورد توجه قرار گرفته و دامنه ای معنایی و مصداقی آن به بحث نهاده شده است.

در حالی که طیفی از جریان های اسلام سیاسی و دعوت های بدعت ستیز در طی این دهه، بر کاربرد عنوان سلفیه برای خود تأکید داشتند و با انحصار این نام به خود، به دنبال ایجاد نوعی مشروعیت برای افکار و عملکرد خود بودند، کاربرد سلفیه از سوی برخی جریان های مخالف مورد واکاوی قرار گرفت.

به عنوان نمونه ای شاخص در اواخر سده 80، باید از محمد سعید البوطی یاد کرد که در کتابی جنجالی با عنوان السلفية مرحلة زمينه مباركة لا مذهب اسلامي (1408ق/1988م)، کوشش داشت تا ضمن از حیثیت سلف به عنوان دوره ای کلیدی در صدر اسلام، جنبه مذهب بودن آن را انکار کند و بهره برداری از این نام برای ایجاد یک مذهب و آیین را به چالش کشد. برخی آثار

بعدی مانند السلفية فى المجتمعات المعاصرة (1993م) از محمد فتحي عثمانى دفاعی از موقعیت اجتماعی - سیاسی سلفیه بود؛ عثمان که در خصوص برخی چالش های سنت و مدرنیته مانند حقوق بشر آثاری نوشته بود، بر این باور بود که سلفیه نه یک دوره تاریخی در صدر اسلام، بلکه یک دعوت مستمر است که می تواند در هر عصری به اقتضای نیازهای آن عصر دنبال شود و به صورت مصداقی نیز جریانی مانند دعوت وهابى را تحققى از این دعوت سلفى می انگاشت. موضعی نزدیک به وی را نیز می توان نزد محمد عمارة در کتاب (1994م) باز جست که او نیز از رجال پرنویس در خصوص دفع شبهات و اثبات هماهنگی اسلام با نیازهای روز بود و موضعی موافق سلفیه و هم اسلام سیاسی داشت. تا آغاز دهه 90 گویی هنوز چالش البوطی به قوت خود باقی بود و از همین روست که صالح الفوزان در 1411ق/1991م، کتاب خود با عنوان تعقیبات علی کتاب السلفية لیست مذهباً را تألیف کرد.

در خصوص مرجع بنیادگرایی، دهه 80 نیز دهه تحول مهمی بود؛ اگر انقلاب ایران در 1375ش/1979. بنیادگرایی را نزد تحلیلگران غربی به عنوان اسلام گرایی با مقصود تأسیس حکومت اسلامی (مصدق ایران) یا اسلامی سازی حکومت (مصدق ترکیه) بر سر زبانها انداخت، وقایع مصر جنبه ای دیگر از معنای بنیادگرایی را شکل داد. ترور محمد انور السادات رئیس جمهوری مصر در 6 اکتبر 1981 و مجموعه ای وقایع بعدی در فضای سلف گرایان مصر، زمینه ساز آن شد تا اسلام سیاسی در طیفی از مصادیق خود با ترور پیوند یابد. برخی از تحلیل گران مانند آنچه نزد کار و شمر دیده می شود، بر این باور بودند که این جریان اخوان است که در خلال سه دوره سیاسی در مصر، مرحله به مرحله رادیکال تر شده است. [3] در سال های بعد می توان آثار متعددی را دید که نه تنها این طیف از بنیادگرایی را با ترور و تروریسم پیوند زده اند، بلکه گاه پای را فراتر نهاده و مدعی آن شده اند که بنیادگرایی معتدل چیزی جز افسانه نیست؛ دیدگاهی که کسانی چون محدثین - جعفر زاده سعی در اثبات آن داشتند [4] و کسانی چون پلتر و سعی داشتند در راستای تعدیل نتایج آن حرکت کنند و نشان دهند که همه بنیادگراها تروریست نیستند. [5]

به هر روی، در طی دهه 90 از قرن 20م، از یک سو گسترش اسلام سیاسی در سرزمین های مختلف اسلامی و از سوی دیگر، نمودهای فزاینده این دست جریان ها زمینه ساز آن بود تا مسئله بنیادگرایی بیش از پیش مورد توجه نویسندگان غربی قرار گیرد. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پیوستن بهنه ای وسیع از متصرفات آسیای شوروی به جهان اسلام، یکی از عوامل تشدید کننده این جریان فزاینده بوده است. همزمان باید در نظر داشت که پدیداری برخی جریان های بنیاد گرا در میان پیروان دیگر ادیان نیز بر اهمیت بنیادگرایی در ابعادی حتی فراتر از دین اسلام می افزود.

به عنوان گسترده ترین پژوهش انجام گرفته در خصوص بنیادگرایی به معنای عام خود در دهه 90، باید به پروژه ای با عنوان «پروژه بنیادگرایی» اشاره کرد که با مشارکت جمع کثیری از محققان و نویسندگان و با هدایت مارتی و اپلبای صورت گرفته، و حاصل آن در قالب یک مجموعه 5 جلدی در خلال سال های 1991-1995م منتشر شده است. [6]

روند فزاینده بنیادگرایی خشونت محور تا پایان دهه با وقایع پی در پی در عرصه سیاست جهانی قابل پی جویی است و بازتاب آن نیز به وضوح در آثار پرشماری دیده می شود که هم در جهان اسلام و هم در غرب در این خصوص نوشته شده است. آنچه به عنوان نقطه عطفی در تاریخ بنیاد گرایی قابل ملاحظه است، واقعه انهدام برج های دوقلو در نیویورک به تاریخ 11 سپتامبر 2001م است. فارغ از اینکه مسبب اصلی این حادثه چه کسی بوده باشد، در طیف وسیعی از

اخبار و تحلیل ها، اجرای این عملیات بر عهده گروه القاعده نهاده شده که در طی دهه بعد به عنوان مشهورترین گروه تروریستی از آن نام برده شده است. بدون داوری درباره اینکه القاعده و در سطحی وسیع تر، گروه های اسلام گرا چه سهمی از وقایع یک دهه اخیر در آغاز هزاره بیست و یکم را به صورت واقعی برعهده داشته اند، بازتاب اخباری در وسایل ارتباط جمعی اسلام گرای تروریسم را در تقابلی حاد با نظم جهانی قرار داده است؛ تقابلی که حتی اگر برای محققان سوء تفاهمی را به وجود نیاورد، در سطح افکار عمومی جهان مسیحیت و بعضا پیروان دیگر ادیان، می تواند زمینه هایی را برای بدبینی نسبت به جهان اسلام پدید آورد.

ضرورت رفع این سوء تفاهم ها، زمینه ساز مجموعه ای از مطالعات در دهه اخیر بوده که مرکز تأمل خود را «معنای بنیاد گرایی» نهاده اند که از آن جمله می توان به اثری از روثون (2004م) اشاره کرد. [7]

هم عرض با این گونه مطالعات معنایی و هویتی در خصوص بنیادگرایی، باید به تحقیقاتی اشاره کرد که ناظر به ارزیابی مسلمانان نسبت به جریان های اسلام گرا و بنیاد گراست و هدف این گونه تحقیقات آن است که به افکار عمومی غرب و به طور کلی جهان، تصویری ارائه دهند که نشان دهد بنیاد گران نه تمامی مسلمانان، بلکه اقلیتی در میان مسلمانان اند. به عنوان نمونه ای از این دست آثار می توان به کتابی از دمانت با عنوان «اسلام در مقابل اسلام گرایی» اشاره کرد. [8]

در اینجا باید متذکر شد که هر دو جهت گیری، یعنی انجام دادن تحقیقاتی در خصوص معنا و مصداق بنیادگرایی از یک سو، و مطالعه کردن در خصوص جایگاه بنیادگرایان - به خصوص بنیادگرایان خشونت طلب- در میان جوامع اسلامی به عنوان یک مسئله داخلی جهان اسلام به جد مورد توجه محافل اسلامی نیز قرار گرفته است. گفتنی است در طی دهه اخیر مسئله بنیادگرایی و خشونت گرایی، موضوع نظریه پردازی از سوی شماری از متفکران برجسته جهان اسلام بوده و آثار پرشماری در این باره از سوی اندیشمندان مسلمان نوشته شده است.

شناخت پدیده ای کثیر الاضلاع و پیچیده همچون بنیادگرایی و گونه هشناسی و طبقه بندی جریان های گوناگون آن، مسلتزم واکاوی ریشه ها و خاسگاه های تاریخی آن و سیر تکون و تحول و نقاط عطف آن هاست؛ همچنان که این پدیده به عنوان یک موضوع میان رشته ای، موضوع مطالعات علوم گوناگونی همچون علوم سیاسی، اقتصاد، جامعه شناسی، روانشناسی و علوم تربیتی، اخلاق و دانش فرهنگ و ارتباطات هم بوده است. بهره گیری از توانمندی های بومی و اسلامی متخصصان در علوم یاد شده می توان ما را در مسیر فهم عمیق تر و فارغ از الگوها و دغدغه های غربی، موضوع بنیاد گرایی اسلامی یاری رساند.

با چنین ره توشه و دستمایه ای، بررسی ویژگی های شاخص جریان های بنیادگرا و مبانی نظری آن ها و دست یافتن به یک گونه شناسی، و مطالعه عوامل نضج و اوج این جریان ها در دوره معاصر، تأمل در چالش های امنیتی ایجاد شده توسط آن ها در سطح منطقه ای و بین المللی، بررسی نسبت این جریان ها با دیگر جریان های اسلامی همچون روحانیت سنتی و متفکران دینی متجدد و مذاقه در وجوه همسانی و ناهمسانی این جریان ها با ایدئولوژی جمهوری اسلامی و ارزیابی موضع آن ها نسبت به مقولات راهبردی همچون عدالت، توسعه، مدرنیته و فرهنگ می تواند ما را به شناختی همه جانبه از بنیادگرایی رهنمون نماید.

[1] Griffith, W.E.(1980), "the revival of Islamic Fundamentalism: the case of Iran",

(Hamdard Islamicus, v.3(i).

[2] Landau, J.M. (1981), "Islamism and Secularism: the Turkish Case" Studies in.

- .Judaism and Islam, Presented to D.S. Goitien, Jerusalem Magnes press
- Carre, O.& S. Shamir (1995), "From Banna to Qutb and Qutbism: The. [3]
Radicalization of Fundamentalist Thought under Three Regimes", Egypt f r o m
.Monarchy to Republic: A Reassessment of Revolution and Change, Boulder, Westview
- Mohaddessin,, Mohammad & Alireza Jafarzadeh (1995), "There is no such Thing . [4]
. (as a Moderate Fundamentalist", Middle East Quarterly, V.2(iii
- Pelletreau, R.H. et al (1995), "Not every fundamentalist is a terrorist", Middle East. [5]
. (Quarterly , V.2(iii
- Marty, M. and R.S. Appleby, R.S (eds.) (1991-1995), The fundamentalism Project,. [6]
.v. 1-5
- Ruthven, M. (2004), Ffundamentalism: The Search for Meaning, Oxford University . [7]
.Press
- Demant, P.K. (2006), Islam versus Islamism: The Dilemma of the Muslim Worl, . [8]
.London: Praeger